

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاښد تن من مېباد بدین بوم ویر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجیر خلیل الله معروفی
برلین - ۱۴ سپتمبر ۲۰۱۰

شرح و تحلیل صرفی چند لغت

(بخش سوم)

مزاح - مذاق - مذاق

و لغاتی دیگر

قسمتهای اول و دوم این سلسله را زیر عنوان "شرح و تحلیل چند لغت قدیم و جدید" به تاریخ هژدهم می و دهم جون ۲۰۱۰ نوشتم، که در صفحات مؤرخ نزد هم می و یازدهم جون ۲۰۱۰ پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" نشر گردیدند. عنوان این قسمت از عنوان اصلی این سلسله، اندک متمایز است، چون به ارتباط موضوع، همین عنوان را شایسته این بخش دانستم. این سلسله را به مانند سلسله های همگون و همسایق آن در فواصل نامعین تقدیم میکنم و شاید بین دو بخش آن فاصله ای بسیار طولانی اتفاق بیفتد، چنانکه بین قسمت حاضر و قسمت قبلی، مشاهده میگردد. این قسمت مگر خلاف وعده بخش قبلی، آن لغات موعود را بررسی نمیکند، بلکه به تحلیل کلمات دیگر میپردازد. از همین سبب گنجاندن مقدمه ای را که قرار است در همه بخشها آورده شود، منتفی میدانم. این مقاله را اصلاً میخواستم بروز اول عید، بحیث "طنز عید روزه" تقدیم خوانندگان ارجمند پورتال کنم، که متأسفانه حین نوشتن، عنان سخن بطرف دیگر رفت و بر اثر "کله شخی" (۱) قلم، حالتش دگرگون گشت، تغییر جهت داد و به اصطلاح "استحاله" کرد و به سرنوشت کنونی گرفتار گردید. پیش ازینکه خرده گیران کلانکاری کرده و قوشوق (۲) بخوانند، که کلان آدم، فرق "مذاق" و "مزاح" را نمی فهمد:

در زبان دری افغانستان کلمات و ترکیبات بسیار زیبایی داریم، که یا اساس دری دارند، یا عربی و یا هردو؛ بگذریم ازینکه کلمات زبانهای دیگر نیز در آن به وفرت و کثرت دیده می شوند. زبان گفتار عام یا زبان عامیانه و خصوصاً زبان عامیانه کابلی ازین فیض، بهره بسیار برده است. البته تلفظ کلمات در زبان دری عوام با دری ادبی خیلی فرق میکند. این امر دلایل بسیار دارد، ولو که علی الاکثر "بی سواد" عوام و توده های مردم را عامل اصلی آن به حساب آورده اند.

ازین جمله است کلمه "مذاق" که در اصل خود "مزاح" و کلمه عربیست. کلمه "مذاق" با همین تلفظ و در همین هیئت آنقدر در زبان گفتار مردم ما رسوخ کرده و بر آن مستولی مییابد، که حیف است آن را به همین شکل گفتاری آن در زبان ادبی و مکتوب نیز، استعمال نکنیم. بلی؛ تداول عام و تام این کلمه در همین شکل و هیئت، سند "مشروعیت" آنست. یگانه ایرادی که میتواند بر این نحوه استعمال وارد شود، تشابه تلفظی آن با کلمه "مذاق" است. و این نکته ای نیست، که تنها و تنها متوجه همین کلمه باشد، بل کلمات وافر دیگر نیز زیر عین کتگوری می آیند.

بعض نویسندگان و اهل ادب ما که با ادبیات و مطبوعات ایرانی سر و کار بسیار دارند، در عوض "مذاق"، کلمه "شوخی" (۳) را استعمال میکنند. من مگر طرفدار استعمال "شوخی" در این مفهوم نیستم، چون "شوخی" و "شوخی" در زبان دری ما مفهوم و مدلول کاملاً متفاوتی دارند. من که طرفدار حراست از ارزشهای بومی زبانهای خود ما میباشم، هرگز راضی نمیشوم که هموطنان ما لغات را در غیر مدلول مروج افغانی آن و آنچه در افغانستان رائج است، استعمال کنند. ایرانیان هم هرگز کلمات را در مدلول "غیر ایرانی" آن و آنچه مثلاً متداول افغانستان است، بکار نمیبهرند!!!! و همسایگان دیگر ما هذالقیاس!!!!

گپ سر استعمال کلمات عربی در زبان عوام ما بود، که با تغییر قیافت بکار میروند. درینجا مایلیم مثالی چند بزنم:
 - عوام کابلی و خصوصاً زنان کابلی کلمه "تغدا" (به فتح‌تین) را بکار میبهرند؛ چنانکه گویند: «**بسیار تغدا نکو**».
 اصل این کلمه همانا "تقاضا" میباشد که کلمه عربیست.

- زبان عوام ما کلمه "ملاق" را استعمال میکند، که اصل آن "معلق" عربیست، که اسم مفعول از مصدر "تعلق" (باب تفعیل) میباشد. "ملاق زدن"، "ملاق زدن آب"، "سرملاق" و "کفتر ملاقی" نمونه های بارز استعمال این لغت در زبان گفتار و عامیانه کابلیان است. چون "ملاق" و "معلق" در تداول ما دو مفهوم متفاوت را بخود گرفته اند، بهتر است که "ملاق" را به شکل "معلق" استعمال نکنیم؛ خصوصاً که "ملاق" بحیث "اسم" و "معلق" به حیث "صفت" استعمال میگردد. وقتی حضرت حافظ فرماید

**آسمان کشتی ارباب هنر میشکند
 تکیه آن به که بدین بحر معلق نکنیم**

معنای "وصفی" کلمه "معلق" مد نظر اوست!!!!!!

- زبان عامیانه کابلی کلمه "ملاقه" را به کثرت استعمال میکند، که اصلش "ملعقه" (به کسر اول) و "اسم آله" عربی میباشد. ایرانیان نیز همین ورشن را استعمال میکنند، البته با تلفظ "ملاغه". این کلمه را نیز بهتر است که به همان شکل گفتاری آن یعنی "ملاقه" بنگاریم، تا بیگانگی "مدلول" از خود "کلمه"، متبادر نگردد!!!!

- زبان عامیانه کابلی کلمه "مغلط" یا "مغلت" (بر وزن "مکلف" و "مشوش" و "موفق" و "مسدس") را برای "سازنده های پشت کوچه" (۴) بسیار استعمال میکرد، چنانکه میگفتند: «**ملغتا پشت کوچه آمدن**». (مغلطها پشت کوچه آمده اند). اصل این کلمه "مقلد" (به کسر لام) است که کلمه عربی و از نگاه گرامر "اسم فاعل" از مصدر "تقلید" (باب تفعیل) است. چون در قدیم "مغلطها" علاوه از خواندن، به کارهای انبساط آمیز و "قلاغ گرفتن" (۵) و "تقلید کردن" نیز میپرداختند، این نام را کمائی کرده بودند. در زبان هندی چنین اشخاص را "ناتکی" (به فتح "ت" و کاف مکسور) مینامیدند، که از آنجا به خرابیات کابل نیز سرایت کرده و نزد مردم کابل مأنوس گشته بود. از زبان بزرگان خود شنیده بودم، که "استاد غلام حسین" مرحوم - پدر استاد مرحوم "محمد حسین سرآهنگ" - را در ابتداء بنام "غلام حسین ناتکی" یاد میکردند. امروز مگر کلمه "ناتکی" را کسی نمیشناسد و شاید حتی "مغلط" را هم. "مغلط" یا "مغلت" و "ناتکی" امروز گویا در لباس کلمه فرنگی "کلون" Clown استحاله گردیده اند.
 - "غال مغال" اصلاً "غال و مغال" بوده است و "غال و مغال" بنوبه خود حالت تحریف شده ترکیب "عربی - دری" "قال و مقال" شرح این ترکیب را در سطور آتی بخوانید.

در بعض موارد بالا و در حالات مشابه آنها، بهتر است که در تحریر هم همان صورت تقریری و شفاهی یا گفتاری را بکار ببریم، تا فاصله بین مدلولها و خود کلمات، بسیار برجسته و متبازر نگردد.

چون حدیث از "مذاق" رفت، لازم می افتد که آن را درست بشگافته و کلمات همسایق و همرنگش را مثال زده و به کنه کتگوری خاص از لغات عربی پی ببریم. برای این کار به یک تحلیل صرف "صرفی" عربی نیاز می افتد، که شاید برای اکثریت مطلق خوانندگان ارجمند نامقبول و حتی ثقیل افتد؛ گرچه با موضوعی سر و کار می گیرد، که در مضمون "عربی" صنوف هفتم و هشتم مکاتب افغانستان هم تدریس میگردید - البته نه به اطناب و تفصیلی که درینجا آورده میشود. بهر صورت جهت تبیین موضوع از بازگفتش گریز و گزیری ندارم.

کوچکترین کلمه در زبانهای سامی، از جمله "عربی"، سه حرف دارد یعنی "ثلاثی" میباشد. کلمات سه حرفی را در زبان عربی بشکل سمبولیک با "ف + ع + ل" نشان میدهند. البته هر کدام ازین سه حرف، نمایندگی از تمام حروف الفبای عربی میکنند. مجموعه این سه حرف به شکل سمبولیک "فعل" (با حرکات مختلف هر سه حرف) عرض اندام میکند، که آن را در هنگام بررسی صرفی اسماء و افعال، بحیث مقیاس و معیار قرار میدهند. کلماتی که فقط متشکل از همین سه حرف اصلی باشند، بنام "مجرد" یاد میگردند. کلماتی را که علاوه از سه حرف اصلی یک یا چند حرف اضافی نیز داشته باشند، بنام "مزید" یا "مزید فیه" یاد میکنند. از همین کلمه سه حرفی "فعل" بعداً دهها مقوله و کلمه

دیگر چون "فاعل و مفعول و اسم آله و ظرف و صفت و صفت تفضیل و صفت مشبیه و صیغه مبالغه" و "اوزان جمع" و "اوزان عروضی" و غیره استخراج میگردند.

فعلهای معتل:

در "صرف عربی" موضوعی را به نام "اعتلال و معتل" می‌شناسیم. "معتل" (با تشدید لام، بر وزن "مختل" و "مختص" و "مرتد") اسم مفعول از مصدر "اعتلال" (باب "افتعال") است. "اعتلال" در لغت معنای "علت داشتن"، "مریض گردیدن"، "علیل گشتن" و "بیمار شدن" است، مگر در اصطلاح گرامری، "حرف علت داشتن" از آن افاده می‌گردد. "معتل" به افعالی گفته میشود، که یک یا دو حرف اصلی آن "حرف علت" باشد. و حروف علت چنانکه دانیم، عبارتند از "الف - واو - یاء". بیشترین افعال معتل به سه شکل ذیل دیده میشوند:

- "معتل الفاء":

اگر "ف" کلمه "حرف علت" باشد، آن را "معتل الفاء" نامند؛ مثل "وصل، یسر".

- "معتل العین":

اگر "ع" کلمه "حرف علت" باشد، آن را "معتل العین" خوانند؛ مثل "ذوق، سیر".

- "معتل اللام":

اگر "ل" کلمه "حرف علت" باشد، آن را "معتل اللام" دانند؛ مثل "دعا، علو، رمی".

بعد ازین شرح مختصر صرفی میرسیم به تحلیل کلمه "مذاق". اما جهت بررسی کلمه "مذاق" و امثال آن به تشریح یک مقوله دیگر صرفی نیز نیاز می‌افتد. این مقوله "اسم ظرف" است که در عین هیئت و شکل و صورت به حیث "ظرف زمان" و "ظرف مکان" عرض اندام میکند. برای زبان دری، تنها "ظرف مکان" یا "اسم مکان" حائز اهمیت است. "اسم مکان" یا "ظرف مکان" از افعال "ثلاثی" (سه حرفی) مجرد بشکل "مفعول" عرض اندام میکند و آن در دو وزن مختلف ذیل:

- "مفعول" (به فتح اول، سکون دوم و فتح سوم)

مثلاً: "جمهر"، "مسند"، "مطبخ"، "مطمح"، "مکمن"، "مشرّب"، "مبحث"، "مبدأ"، "منشأ"، "منفذ"، "مسلخ"، "منبع"، "مجمع"، "مرفد"، "مقر"، "مصّب"، "محل" (جای حلول کردن)، "مصدر"، "مذهب"، "منقل"، "مأخذ"، "مرکز"، "مزل"، "مقدم"، "مدخل"، "مخرج"، "مرکب"، "مسکن"، "مبلغ"، "مصحف" و صدها لغت نظیر آن. بیشترین اسمای مکان در همین وزن آمده‌اند.

- "مفعول" (به فتح اول، سکون دوم و کسر سوم)

مثلاً: "مجلس"، "محفل"، "محمل"، "مهبط"، "معدن"، "منزل"، "مسجد"، "مرجع"، "موکب"، "منطق"، "موطن"، "موقف"، "مهبل"، "موعد"، "موضع"، "معرض"، "منصب"، "مولد"، "مجل" (جای حلال کردن - جای ذبح کردن) و غیرهم. تعداد اسمای مکان این وزن نظر به دسته اول بمراتب کوچک‌تر است.

در کلمات "معتل العین" در وزن اسم مکان یعنی "مفعول" حرف "ع" شکل "الف" را بخود می‌گیرد، مثلاً در کلمه "مذاق". "مذاق" اسم مکان یا ظرف مکان از مصدر سه حرفی "ذوق" است. "ذوق" چنانکه در بالا دیدیم، "معتل العین" است یعنی "ع" کلمه در آن "حرف علت" است. "ذوق" در لغت معنای "چشیدن" را میدهد. شاهد بسیار زنده این استعمال، کلمه "ذائقه" است که اسم فاعل (صیغه مؤنث) از مصدر "ذوق" و در معنای "چشیده" است. "مذاق" لغتاً در معنای "مکان چشیدن" است، که در اصطلاح دری زبانان در مفهوم "ذوق" و "سلیقه" و "مزه دهان" استعمال می‌گردد.

برای حلاجی این نوع کلمات، مثالهای فراوان آتی را می‌آرم:

- "مکان" اسم مکان از مصدر "کون" (به فتح کاف) است که معنای "شدن" را میدهد. پس "مکان" یعنی "جای شدن" یا "جای وقوع". ترکیب "کون و مکان" در ادبیات و زبان ادبی ما معروف است و مراد از آن "دنیا و آخرت" باشد.

- "مقام" اسم مکان از مصدر "قوم و قیام" به معنای "ایستادن" است. پس "مقام" معنای "جای ایستادن" را دارد. درینجا باید "مقام" (بفتح اول) را از "مقام" (بضم اول)، فرق کنیم. چون دومی اسم مفعول از مصدر "اقامه" یا "اقامت" (باب افعال) است. پس "مقام" (بضم اول) معنای "اقامتگاه" یا "اقامه شده" را دارد.

- "مقال" اسم مکان از مصدر "قول" است. "قول" در اصل خود در معنای "گفتن" است، اما در زبان دری در معنای "عهد" و "وعده" و "تعهد" استعمال می‌گردد. در زبان عامیانه دری افغانستان ترکیب "قول دادن" را در معنای "دست دادن" هم فراوان بکار می‌برند. چنانکه وقتی دوفر جنگی را باهم آشتی بدهند، گویند: «حالی دگه قول

بتین!«(حالا دیگر قول بدهید). یا گویند "قول جناب پیر" که نوعی "قسم" و "سوگند" است. مثلاً گویند: «به قول جناب پیر اگه گفته باشم!» مثال برجسته این کلمه، "قال و مقال" یا "غال مغال" است که شرحش در بالا گذشت.

– "مدار" اسم مکان از مصدر "دور" (چرخیدن) است. پس "مدار" یعنی "جای دور خوردن"، "جای چرخیدن".

– "مطار" اسم مکان از مصدر "طیر" است و در عربی مختصاً در معنای "میدان طیاره" یا "میدان هوایی" و به اصطلاح ناقص ایرانی "فرودگاه" (۶) استعمال میگردد.

– "منار" که از مصدر "نور" برخاسته است، در معنای "جای روشن کردن" یا "مکان پرتو افگندن" باشد. در دری مگر کلمه "منار" از مدلول اصلی خود خارج گردیده است. البته باید فرق "منار" (بضم اول) و "منار" (بفتح اول) را بدانیم. "منار" به ضم اول اسم مفعول از مصدر "اناره" (بکسر اول – باب افعال) است که در معنای "روشن کردن" است. اسم فاعل آن "منیر" است؛ چنانکه "بدر منیر" یا "آفتاب منیر" گوئیم.

– "مزار" اسم مکان برای "زور(بفتح اول) و زیارت" است. پس "مزار" یعنی "زیارتگاه" یا "جای زیارت کردن".

"زائر" اسم فاعل از "زیارت" و "زوار" صیغه مبالغه از همین مصدر است.

– "معاد" در معنای "جای عود (به فتح اول) و عودت" است. در درس دینی "معاد" در مقابل "مبدأ" استعمال میگردد. کلمه "عود(بفتح اول) را در زبان گفتار بسیار استعمال میکنیم، چنانکه گوئیم "زخمش عود کرده". درینجا نیز باید فرق بین "معاد" (بفتح اول) و "مُعاد" (ضم اول) را بدانیم. اولی چنانکه رفت در معنای "مکان عودت" است، اما دومی اسم مفعول از مصدر "اعاده" (باب افعال) و در معنای "پس داده شده" یا "اعاده شده" میباشد.

– "مناط" که در معنای "جای آویختن و تعلیق کردن" است.

– "منام" از "نوم" (بفتح اول – در معنای "خواب") برخاسته است و در معنای "خوابگاه" و یا "آنچه در خواب دیده میشود" بکار رود.

– "مفاد" (بفتح اول) جای فائده گرفتن و در اصطلاح در معنای "فائده" است. نباید این کلمه را با "مفاد" (بضم اول) مغالطه کرد که اسم مفعول مصدر "افاده" (باب افعال) و مقابل "مفید" (اسم فاعل این مصدر) میباشد. وقتی میگوئیم، "مفاد سخنانش چنین است"، کلمه "مفاد" را باید بضم میم تلفظ کنیم.

– "معان" از مصدر "عَوَن" و در معنای "منزل" و "جایگاه" است. البته نباید آن را با "معان" مغالطه کرد، که اسم مفعول از مصدر "اعانه" (باب افعال) است. اسم فاعل این مصدر، "معین" (ضم اول و کسر دوم) است.

– "مرام" از مصدر "روم" (بفتح اول و سکون دوم) برخاسته است که در معنای "میل" و "آرزو" و "نیت" است. پس "مرام" در لغت یعنی "محل آرزو" و "جای میل کردن" و اصطلاحاً یعنی "هدف". تلفظ این کلمه با ضم اول، چنانکه در افغانستان رائج است، درست نیست.

از تشریحات بالا چند نتیجه میگیریم:

- آشنائی با اسمای مکان عربی که از وزن متعارف "مفعول" عدول میکنند.
- توجه بدین نکته که این کتگوری لغات همه با فتحه حرف اول تلفظ میگردند و نباید به ضم اول – چنان که بعضی دری زبانان افغانستان مرعی میدارند – اداء گردند. خصوصاً که در پاره ای از موارد، که مفهوم کلمه کاملاً عوض میگردد. مثلاً در کلمات "مفاد" و "مقام" و "معاد" که با فتحه و ضمه حرف اول، کلمات بامعنی ولی کاملاً متفاوت را میسازند.
- این کلمات خفیف تلفظ میگردند. بعضاً این کلمات را با تشدید حرف دوم اداء میکنند، که نادرست است.

توضیحات:

۱ – "کله شخی" منسوب به "کله شخ" و صفت آن است که هر دو اصطلاحات عامیانه کابلی اند. "کله شخ" به کسی گفته شود که گپ هیچ کس را نشنود و پیش هیچ کس سر خم نکند. کلماتی از قبیل "سرزور"، "سرکش" و "سرتنبه" مترافهای این لغت اند.

۲ – "قوشق" (به ضم قاف، واو مجهول و ضم شین) اصطلاح عامیانه کابلیست که در معنای "ایراد" و یا "کُور و کنایه" و در ترکیب با "خواندن" استعمال میگردد؛ یعنی در هیئت "قوشق خواندن"، چنانکه گویند: «سر فلانی غیری قوشق میخوانه.» ("غیری" یعنی "همیشه")

۳ – "شوخی" در تداول دری افغانستان مفهوم دیگری دارد، کاملاً متفاوت از آنچه در فارسی ایران بکار میرود. لطفاً در زمینه، بخش دوم سلسله "به کهنه خود بساز که نو دیگران گران است" این قلم را در صفحه مؤرخ ۲۳ نومبر ۲۰۰۹ پورتال "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان"، از نظر بگذرانید.

۴ – "سازنده" اصطلاح زیبایی کابلیست و برای کسی اطلاق گردد، که بخواند و بنوازد. فارسی ایران کلمه "سازنده" را در معنای "خلاق" (صیغه مبالغه عربی از مصدر "خلق") یعنی در مدلول کاملاً متفاوتی استعمال میکند. در

زمان قدیم کلمه "سازنده" از کلمات محبوب مردم نبود. این بدبینی و حتی نام بد داشتنِ "سازنده" از احکام دین اسلام سرچشمه می‌گرفت، که خوشبختانه اکنون از قوت خود مانده است.

۵ - "قلاغ گرفتن" اصطلاح عامیانه کابلی و در معنای "تقلید کردن" است.

۶ - درین مورد لطفاً مقاله "میدان طیاره - میدان هوایی - فردودگاه" این قلم را در صفحه مؤرخ دهم اکتوبر ۲۰۰۸ از نظر بگذرانید.